

نگرشی به مفهوم عربیت در قرآن کریم*

محمد امین امینی^۱، محمد ابونجمی^۲

(A Critical Examination of the Concept of Arabicness in the Holy Quran)

Muhammad Amin Amini, Muhammad Abu Najmi

ABSTRACT

The Qur'an stands as the ultimate celestial scripture, revealed in the Arabic language to a prophet residing in the Arabian Peninsula. Subsequent to the advent of Prophet Muhammad, no other prophet has emerged nor will emerge. Consequently, the message of the Quran will endure as long as the Earth exists. The Quran repeatedly employs the term "Arabicity" in its self-description and characterization. Most Islamic exegetes interpret this designation as implying the Arabic language as the medium of the Quran's revelation. In light of the etymological roots of the term "Arabic," this interpretation seems far-fetched. Such an understanding of the Quran's Arabic nature leads to the misinterpretation of several Quranic concepts and has caused some to believe that the Quran's audience is solely Arabic speakers. This essay, by consulting early Islamic lexicographical sources and examining numerous verses, demonstrates that "Arabicness" in the context of the Quran signifies clarity, elucidation, eloquence, impeccability, and freedom from ambiguity and complexity in its message.

Keywords: *Arabic, Arabicness, Arabicity, Language of The Quran, Clear Arabic.*

* This Article Was Submitted On: 30/09/2022 And Accepted For Publication On:13/03/2023.

¹ Assistant Professor, Higher Institute-Khunj Complex, Supreme Council Of Islamic Institutes In South Of Iran (SCIISI).

Email: Amini2750@Gmail.Com. (Corresponding Author)

² Associate Professor, Higher Institute-Khunj Complex, Supreme Council Of Islamic Institutes In South Of Iran (SCIISI).

Email: Arefaboonajmi@Gmail.Com

چکیده

قرآن آخرین کتاب آسمانی است که به زبان عربی بر پیامبری ساکن در شبه جزیره عربستان نازل شد. بعد از محمد، پیغمبر دیگری نیامده و نخواهد آمد و لذا رسالت قرآن تا وجود کره خاکی ادامه دار خواهد بود. قرآن در معرفی و توصیف خود چندین بار از واژه «عربی» استفاده نموده است. اغلب مفسران اسلامی بر این باورند که توصیف قرآن به عربیت، به معنای لغت عربی بودن قرآن است. این معنا با توجه به ریشه لغوی واژه عربیت، معنایی بعید به نظر می‌رسد. این گونه تعبیر از عربیت قرآن باعث سوء برداشت گروهی از مفاهیم قرآنی شده و سبب گردیده برخی، مخاطبان قرآن را فقط عرب‌زبانان بدانند. این جستار با مراجعه به منابع لغوی صدر اسلام و بررسی آیات متعدد نشان می‌دهد، عربیت به معنی وضوح، روشن‌گری، فصاحت، عدم خلل و نقصان و عدم ابهام و پیچیدگی پیام‌های قرآن است.

واژگان کلیدی: زبان عربی، زبان قرآن، عربیت قرآن، عربی مبین.

1. مقدمه

قرآن پس از نزول، جامعه عرب را متحول نمود. این کتاب در زمانی کوتاه در گستره جغرافیایی وسیعی نشر یافت و زبان عربی را از اندراس حفظ نمود. برخی اسلام را دین عرب‌ها و قبایل بدوی جزیره العرب دانسته‌اند.³ در حالی که قرآن اختصاص به امتی از امم یا حتی بالاتر از آن، اختصاص به مسلمانان ندارد. قرآن با استفاده از خطاب‌های متعدد نسبت به کفار، مشرکان و اهل کتاب با آنان سخن گفته، احتجاج نموده و آنان را به سوی معارف خود دعوت کرده است. (تحریم، 7؛ آل‌عمران، 64

³ Qarḍāwī, Yūsif. (1962). *Qurān Manshūr Zindigī*. Tehrān: Nashr Iḥsān, P.79.

و 65 و 70 و 98 و 99؛ نساء، 171؛ حج، 17). مخاطب قرآن، تنها قوم عرب نبوده و رسالت قرآن رسالتی جهانی است. (انعام، 19؛ انعام، 90؛ اعراف، 158؛ ص، 87؛ فرقان، 1).

نزول قرآن کریم به زبان عربی به خاطر فضیلت ذاتی این زبان نیست، همان گونه که نزول تورات به زبان عبری رجحان ویژه‌ای برای این زبان اثبات نمی‌کند. در بسیاری از گفتارهای پیامبر اسلام، فضیلتی برای عرب‌زبانان بر عجمیان به خاطر زبانشان نبوده و همواره رنگ، نژاد، زبان، نسب، شغل و مقام موجب برتری فرد بر دیگر افراد نشده است.⁴ نزول قرآن به زبان عربی نیز از سر حکمت و ضرورت و مرتبط با مکان نزول قرآن بوده است. قرآن در حصار مکان، زمان و زبان خاصی نمانده است. متن عربی قرآن، به خاطر قداست فرد یا قبیله‌ای نیست. این کتاب عربی، پیام شفاف و بدون نقص خداوند در کسوت زبانی بشری است که بنا به مصالحی، منطقه نزول آن در سرزمینی عرب‌نشین در نظر گرفته شده است. چنین حالتی هیچ امتیازی جز منت خداوند بر ساکنان جزیره العرب که پیامبر خاتم از میان آنان برخاست به همراه ندارد.

قرآن خود را بهتر از هر کسی به دیگران معرفی نموده است. قرآن خود را هدایت (بقره، 185؛ اسراء، 9)، انذار (انعام، 19؛ شوری، 7)، بشارت (اسراء، 9)، شفاء (اسراء، 82)، رحمت (اسراء، 82) و ذکر (یاسین، 69) نامیده و پیام‌های خود را به صورت بسیار ساده و آسان (قمر، 17 و 22 و 32 و 40)، شفاف و بدون نقص و پیچیدگی (یونس، 37؛ یوسف، 2؛ حجر، 1؛ طه، 113؛ زمر، 28) به همه امت‌ها رسانده است. پیامبر اسلام پیامبر خاتم نامیده شده: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ (احزاب، 40) و رسالت او رسالتی جهان‌شمول دانسته شده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ (سبأ،

⁴ Aḥmad Bin Ḥanbal. (2000). *Musnad Al- Imam Aḥmad Bin Ḥanbal*. (1st Ed, Vol.38). N.P. Muasisah Al- Risalah. P.474.

28). با مواصفاتی که قرآن از خود داشته، کم‌خردی است مخاطبانش در قومیت کوچک عرب‌زبانان محصور شود و دیگران را از این رحمت جهانی به بیغوله راند. قرآن اختصاصی به قوم عرب نداشته و نزول آن به زبان عربی به‌خاطر موقعیت زمانی و مکانی خاص پیامبر اسلام بوده است. قرآن بارها خود را به عربیت توصیف نموده است. سؤالی که برای هر ذهن کاوش‌گری ممکن است مطرح گردد، آن است که چرا خداوند، کلام خود را به عربیت وصف می‌کند؟ اصولاً این توصیف به چه معناست؟ آیا منظور از عربیت قرآن، همان به لغت عربی یا حجازی بودن است؟ این جستار با شیوه‌ای توصیفی تحلیلی و با توجه به حکمت و فلسفه نزول آیات، قائل است که توصیف به عربیت، متفاوت از مفهومی است که در بین مسلمانان رواج یافته است. وصف عربیت براساس ریشه لغوی و خطاب آیات به همه افراد بشر، دارای معنی وضوح، شفافیت، عدم ابهام و پیچیدگی و عدم نقص و خلل است.

2. عربی بودن زبان قرآن

در زمان نزول وحی، زبان کلیه ساکنان شبه جزیره عربستان، عربی البته با لهجات مختلف بوده است. غیر از زبان عربی، زبان دیگری وجود نداشته که با زبان عربی متعارض باشد یا زبان عربی به‌عنوان زبانی بهتر یا گویاتر از آن باشد که خداوند نیز به‌خاطر این ویژگی به زبان عربی با مردم سخن بگوید. زبان ساکنان شبه جزیره مخصوصاً شهرهای مهم و نسبتاً متمدن آن (مکه، یثرب و طائف) عربی بود⁵. سرزمین عرب مناسب‌ترین مکان برای رسالت جهانی اسلام بود؛ چون از نظر جغرافیایی بین آسیا و آفریقا و نزدیک اروپا بود. از نظر اجتماعی و تاریخی نیز مردم شبه جزیره عربستان مناسب بودند. مکه از نظر جغرافیایی به‌دلیل زیارت‌گاه بودن

⁵ Sha'bān, Alī. (1991). *Muḥammad Ṣalallāh 'alīyhi W'a Salam*. Beirut: Dār Al- Kutub Al- 'Ilmiyyah. P. 12.

و احترام به حجرالاسود - که معتقد بودند از آسمان آمده است - همه‌ساله جمع زیادی را دور خود گرد می‌آورد. گاه گروهی خدایان خود را نیز می‌آوردند تا زیر این سنگ الهی، آنان را پرستش کنند. حادثه چاه زمزم، ماجرای ابراهیم، هاجر، اسماعیل و خانه کعبه، فضای مناسبی برای مرکزیت این سرزمین فراهم می‌نمود. مکه محل مسافرت عرب‌ها، عبادت‌گاه آنان و محل دیدار و تجارت آنان بود. در این سرزمین انجمن‌های ادبی‌ای بود که شاعران و سخن‌وران در آن سخن می‌گفتند. بازار عکاظ در بین عرب‌ها مشهور بود. در آن سرزمین حکومتی نبود؛ لشکری نبود و نظام اداری نیز وجود نداشت؛ بلکه به‌صورت قبیله‌ای اداره می‌شد و یک نفر بزرگ، آن را اداره می‌کرد.⁶

گاه این تصور در برخی اذهان پدید آمده که سبب نزول قرآن به زبان عربی، برخورداری این زبان از ظرفیتهایی بیش از زبان‌های دیگر بوده است. این تصور قابل نقد و پیدایش آن، معلول عوامل متعددی است که بررسی آن به فرصتی بیشتر از این پژوهش نیاز دارد. گاهی نیز برای مستدل کردن این موضوع که زبان عربی، فصیح‌ترین زبان زمان نزول قرآن بوده است، به دلایلی مانند تنوع تعبیرات و کثرت واژگان مترادف استناد شده است. از باب نمونه مثلاً گفته شده عرب برای واژه عین، هفتاد معنی می‌شناخته یا برای شتر، نزد ایشان ده‌ها نام وجود داشته است. گذشتگانی که قائل به ترادف و کثرت واژگان بودند، آن را معلول دو علت اصلی تعدد وضع و وجود واژگان دخیل که معرب شده‌اند، می‌دانستند.⁷ با فرض پذیرش تنوع واژگان مترادف و مشترک نزد عرب، باید خاطرنشان کرد که این موضوع نه فضیلتی برای قوم عرب محسوب می‌شود و نه این حالت اساساً اختصاصی به زبان عربی داشته است.

⁶ Ḥasan Ibrāhīm Ḥasan. (n.d). *Tarīkh Al- Islām Al- Siyāsī Wa Al- Dīnī Wa Al- Thiqaḥī Wa Al- Ijtīmā'ī*. (7th Ed, Vol.1). Miṣr: Maktabah Al- Niḥḍah Al- Miṣriyah, P. 52.

⁷ Mudarrisī, Muḥammad Taqī. (1985). *Min Hudā Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 18). Tehrān: Maktab 'allāmiḥ Mudarrisī. P. 103.

هر قومی به مقتضای شرایط تاریخی و جغرافیایی خود واژه‌هایی متعدد برای برخی اشیاء و مفاهیم داشته یا آنکه یک واژه در زبانشان، معانی گوناگون یافته است. همان‌گونه که اعراب جزیره سوزان عربی برای شتر نام‌های فراوانی داشتند، متقابلاً اسکیموهای ساکن سرزمین‌های یخ‌زده آلاسکا، کانادا و گرینلند نیز نام‌های زیادی برای انواع برف و یخ داشته و دارند. مردم فرانسه نیز نام‌های متنوعی به اعتبارات گوناگون برای انواع پنیر، برخی نوشیدنی‌ها و عطرها دارند. روشن است که وجوه این نام‌گذاری‌ها در دنیای امروزه از وجوه مشابه در روزگاران پیشین پیچیده‌تر و متنوع‌تر شده است و اعتباراتی، همچون مواد اولیه، خاستگاه، کاربرد و نشان‌های بازرگانی را نیز در بر می‌گیرد. در کشور آمریکا نام‌های زیادی برای برخی گونه‌های حیوانات خانگی وجود دارد. حتی در پاره‌ای از کشورهای مزبور برای اقلام و اشیای مورد اشاره، فرهنگ‌های تخصصی و حجیم لغت، تدوین شده است. این کثرت‌ها، نشان ویژه‌ای از بلاغت به شمار نمی‌رود و از برتری زبانی بر زبانی دیگر خبر نمی‌دهد؛ چنانکه از نظر علمی، زبان هیچ قومی برتری ذاتی نسبت به زبان قومی دیگر ندارد.⁸

نکته مهم اینجاست که زبان بدوی با قاموس بدوی و افق صحرایی‌اش برای تبیین فرهنگ پیشرفته عربی اسلامی، ظرفیت لازم را نداشت. فرض کنیم نام‌هایی که در مورد شتر آمده، همگی به‌واقع نام شتر بودند. در آن هنگام یک فیلسوف، منطقی یا ریاضیدان با صد اسم شتر و دویست اسم شیر چه می‌تواند بکند؟ با شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی، دیگر زمان و مجال چندانی نبود که تحصیل‌کردگان مسلمان به دامان صحرا و صحرانشینان پناه ببرند و چنانکه قبلاً می‌کردند، داوری‌های ایشان را در باب معانی واژگان غریب بشنوند. آنچه نزول قرآن به دست داد، عربی علم و فرهنگ بود که خود نیازمند زایش اصطلاحات و

⁸ Khūshmanish, Abulfadl. (1977). *Quran Karim Wa Zabān 'Arabī*. Issue2. PP. 203- 204.

تعبیرهایی جدید بود تا بیان‌گر اندیشه و تخصص امت نوظهور در روزگار جدید باشد.⁹ همان چیزی که امروزه کار مهم یک فرهنگستان است. فرهنگستان نیازمند پشتوانه دقیق و عمیق زبانی است و نص قرآن، این مهم را به دست داده بود. اگر قرآن به هر زبان دیگری غیر از عربی نازل می‌شد، برای آن نیز همین شرایط ویژه را رقم می‌زد. از جهت مقابل نیز اگر قرآن نبود زبان عربی نابود می‌شد.¹⁰

3. به‌کارگیری واژه عربیت در قرآن

ماده «عرب» و مشتقات آن بیست‌ودو بار در قرآن کریم به کار رفته است. در این میان، یازده بار واژه «عربی» به کار رفته که ده بار در توصیف سه کلمه قرآن، حکم و لسان به کار گرفته شده است. عربیت سه بار در توصیف «لسان»، شش بار در وصف «قرآن» و یک بار نیز در وصف «حکم» آمده است. این موارد عبارتند از:

1. آیه دوم سوره یوسف: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾
2. آیه سی‌وهفتم سوره رعد: ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا﴾
3. آیه صدوسوم سوره نحل: ﴿لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾
4. آیه صدوسیزدهم سوره طه: ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾
5. آیه صدونودوپنجم سوره شعراء: ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾
6. آیه بیست‌وهشتم سوره زمر: ﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾
7. آیه سوم سوره فصلت: ﴿كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتَهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾

⁹ Raḥmānī, Shams Al- Dīn. (1958). *Lulāy Sih Qarīb*. (1st Ed, Vol. 7). Tehrān: Munādī Tarbiyat. PP. 399-409.

¹⁰ Riyāḥī, Muḥammad Amīn. (1962). *Sar Čishmibay Firdusi Shinasi*. Tebrān: Pažuhishghah 'Ulum İnsani Wa Muṭali'aat Farhangi. P. 125.

8. آیه هفتم سوره شوری: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا﴾

9. آیه دوم سوره زخرف: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾
 10. آیه دوازدهم سوره احقاف: ﴿وَهَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ﴾

یک بار نیز در آیه چهل و چهارم سوره فصلت در موقعیت اعرابی عطف بر مبتدا یا خبر برای مبتدای محذوف آمده است: ¹¹ ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ﴾

1.3 مفهوم لغوی عربیت

لغات مشتق از ریشه «ع ر ب» در ادوار پیش از اسلام در زبان‌های سامی مختلف، برای اشاره به ساکنان بیابان‌ها، اعم از ساکنان ریگ‌زارها و واحه‌ها به کار می‌رفتند. در مدارک آشوری بازمانده از نیمه دوم قرن هشتم پیش از میلاد به کرات از «عَرَبِی/عَرَبِیو» برای اشاره به قبایل کوچ‌نشین حوالی فلسطین و نواحی شمالی شبه جزیره سینا یاد می‌شود. پیش از اسلام، استفاده از واژه «عرب» محدود بود و این لغت به ندرت در شعر این دوره ظاهر می‌شود؛ اما در نثر بیشتر به چشم می‌خورد. پیش از اسلام ساکنان شبه جزیره عربستان، واژه عرب را برای اشاره به خود به کار نمی‌بردند. استفاده از این کلمه برای تمام شبه جزیره و جمعیت آن تحت تأثیر یونانیان بود که ابتدا این نام را برای ساکنان نواحی شمالی شبه جزیره و سپس برای تمام آن به کار بردند. تا کنون هیچ مطالعه کاملی در باب تحول واژه عرب و مشتقات آن در صدر اسلام انجام نشده است.¹²

¹¹ Darvīsh, Maḥyaddīn. (1994). *E'arab Al- Qurān Wa Bayānuh*. (4th Ed, Vol. 8). Damiscus: Dār Ibn Kathīr, P. 571.

¹² Mak Ūlif, Jīn Damman. (1972). *Da'irat Al- Ma'arif Qurān*. (1st Ed, Vol. 4). Tehrān: Intishārāt Hikmat, P. 85.

واژه‌شناسان متقدم، برای حروف (ع ر ب) در نظام تقلیبات، شش لغت: عرب، عبر، رعب، برع، ربع و برع را دارای معنی دانسته‌اند.^{۱۳} در معاجم عربی برای فهم دقیق‌تر معنای واژه عربی، لغت عجمی در مقابل آن ذکر می‌شود؛ زیرا «عجمه» در لغت به معنای عدم وضوح و شیوایی است.^{۱۴} اعجم فردی است که گرچه از نژاد عرب است؛ اما نمی‌تواند سخنش را واضح بیان کند و فردی فصیح نیست.^{۱۵} علت تسمیه حیوان به عجماء، عدم تکلم آن بوده و هر آنکه قدرت تکلم نداشته باشد، بدو اعجم گفته شده است. نماز ظهر و عصر را «صلوة عجماء» نامیده‌اند؛ زیرا سوره در این دو نماز به صورت سری و آهسته خوانده می‌شود.^{۱۶} از پیامبر اسلام نقل است: «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ مِنَ اللَّيْلِ، فَاسْتَعْجَمَ الْقُرْآنَ عَلَى لِسَانِهِ، فَلَمْ يَدْرِ مَا يَقُولُ، فَلْيُضْطَجِعْ»^{۱۷} برخلاف معنی لغوی عجمه، کلمه «عرب» سه معنی اصلی در بر دارد. این معانی عبارتند از:

الف. وضوح، روشنایی و فصاحت؛

ب. شادابی، سرزندگی و آسودگی خیال؛

پ. بیماری جسمی.

کاربرد معنای اول از دو معنای دیگر بیشتر بوده و تمرکز بسیاری از لغت‌شناسان نیز بر این معنی بوده است.^{۱۸} براین اساس، واژه عربی و اشتقاقیات آن،

¹³ Al-Farāhīdī, Khalīl Bin Aḥmad. (n.d). *Kitāb Al- 'ayn*. n.p: Maktabah Hilāl, P.128. Al-Azhārī, Muḥammad Bin Aḥmad. (2001). *Tabdhib Al- Lughah*. (1st Ed, Vol. 2). Beirut: Dār Al- Iḥyā Al- Turāth Al- 'Arabī, P. 218.

¹⁴ Ibn Dureid, Muḥammad Bin Ḥasan. (1987). *Ramḥi Munir Ba'alabaki*. (1st Ed, Vol. 1). Beirut: Dār Al- 'Ilm Li Al-Malā'cin. Pp.319-320; Ibn Manẓūr, Muḥammad. (1993). *Lisān Al- 'Arab*. Beirut: Dār Al- Sādir, 3rd Ed, Vol. 12, P. 385.

¹⁵ Al-Juwharī, Ismā'īl Bin Ḥammād. (1986). *Al- Ṣaḥāḥ Taj Al- Lughah Wa Ṣaḥāḥ Al- 'arabiyyah*. (4th Ed, Vol. 15). Beirut: Dār Al- 'Ilm Li Al- Malā'cin. P. 1981.

¹⁶ Al-Iṣfahānī, Rāghib. (1992). *Al- Mufradāt Fi Gharib Al- Qurān*. Damascus: Dār Al-Qalam, P.549.

¹⁷ Muslim Bin Ḥajāj. (n.d). *Al- Musnad Al- Ṣaḥīḥ Al- Mukhtaṣar Binaql Al- 'adl 'an Al- 'adl Ilā Rasūl Allāh*. (1st Ed, Vol. 1). Beirut: Dār Iḥyā Turāth 'Arabī. P. 543.

¹⁸ Al-Farāhīdī, Khalīl Bin Aḥmad. *Kitāb Al- 'ayn*, Vol 2, P. 128; Al-Iṣfahānī, Rāghib. *Al- Mufradāt Fi Gharib Al- Qurān*. P.557.

غالباً به مفهوم بیان، روشنی و فصاحت به کار رفته است. اگر عرب‌زبانی بگوید: «این کلمه عربی است» یعنی روشن و شفاف است، فصیح است و در فهم آن مشکلی وجود ندارد.

درخصوص معنای اول گفته شده است: «أَعْرَبَ الرَّجُلُ عَنْ نَفْسِهِ»، یعنی آن مرد به روشنی از خود سخن گفت. در این معنی حدیثی از پیامبر اسلام روایت شده که فرمودند: «الثَّيِّبُ يَعْرِبُ عَنْهَا لِسَانُهَا، وَالْبَكْرُ تَسْتَأْمِرُ فِي نَفْسِهَا»¹⁹ یعنی زبان زن بیوه، به روشنی از حال خود سخن می‌گوید و دوشیزه، درخصوص ازدواج با او مشورت می‌شود. همچنین در حدیثی آمده است: «يُسْتَحَبُّ حِينَ يَعْرِبُ الصَّبِيُّ أَنْ يَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ»²⁰ یعنی هنگامی که کودک به روشنی زبان به سخن گشود، مستحب است هفت بار بگوید لا اله الا الله. بعید نیست نامیده شدن جمعیتی به عرب نیز از همین قیاس باشد. چون زبان آنان روشن‌ترین زبان و لهجه آنان در بیان کلمات، فصیح‌ترین لهجه است. «أَعْرَبَ الرَّجُلُ»، یعنی آن مرد به روشنی و با فصاحت سخن گفت. «هُوَ عَرَبَانِي اللَّسَانِ»، یعنی او زبانی فصیح دارد.²¹ «العرب العاربة»، یعنی فرد عربی که به صراحت سخن می‌گوید. «أعرب الرجل»، یعنی مرد گفتارش را فصیح نمود.²² «أَعْرَبَ الرَّجُلُ بِحُجَّتِهِ»، یعنی مرد استدلالش را به روشنی

¹⁹ این لفظ در کتب لغت وارد شده و در کتب حدیث یافته نشد. در کتاب شرح السنه بغوی روایتی نزدیک به این لفظ آورده شده است. لفظ این حدیث عبارت است از: «الثَّيِّبُ يَعْرِبُ عَنْهَا لِسَانُهَا، وَالْبَكْرُ تَسْتَأْذِنُ فِي نَفْسِهَا».

Al-Baghawī, Husein Bin Mas'ūd. (1982). *Sharh Al- Sunnah*. (2 Ed, Vol 9). (2nd Ed, Vol. 9). Damascus: Maktab Al- Islāmī. P. 30.

²⁰ - این لفظ در کتب لغت وارد شده و در کتب حدیث یافته نشد. الفاظ دیگری که لفظ یعرب را در بر دارند در کتب حدیث وارد شده است. به مانند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يُعْرَبَ عَنْ نَفْسِهِ».

Al-Bayhaqī, Ahmad Bin Husein. (2003). *Al- Sunan Al- Kubrā*. (3rd Ed, Vol. 12). Beirut: Dār Al- Kutut Al- Ilmiyyah. P.403.

²¹ Ibn Fāris, Ahmad. (1978). *Maqāyis Al- Lughab*. (1st Ed, Vol. 4). Beirut: Dār Al- Fikr. Pp. 299-300.

²² Al-Farāhīdī, Khalil Bin Ahmad. *Kitab Al- 'aīn*, Vol 2, P. 128.

بیان کرد. «إِعْرَابُ الْكَلَامِ»، یعنی بیان نمودن کلام فصیح. «العُرُوبُ مِنَ النِّسَاءِ»، یعنی زنی که عاشق شوهرش بوده و دوست داشتنش را شفاف و به روشنی به شوهرش بگوید.²³

«رَجُلٌ مُعْرَبٌ»، یعنی مردی فصیح الکلام گرچه نسب او غیرعربی باشد. «عَرَبَتْ لَهُ الْكَلَامَ تَعْرِيباً وَأَعْرَبْتَهُ لَهُ إِعْرَاباً» هنگامی است که سخنی آنچنان واضح و شفاف گفته شود که هیچ ابهامی در آن نباشد. ازهری در جمع‌بندی گوید: اعراب و تعریب هر دو به معنی وضوح و روشنایی است. گفته شده: «أَعْرَبَ عَنْهُ لِسَانُهُ وَعَرَّبَ»، یعنی به روشنی و با فصاحت سخن گفت. همچنین گفته شده «أَعْرَبَ عَمَّا فِي ضَمِيرِكَ»، یعنی آنچه در درون داری، به صورت واضح بیان نما. به همین خاطر به فردی که گفتاری فصیح دارد، گفته شده «قَدْ أَعْرَبَ».²⁴

باتوجه به اصل لغوی، معنای واژه عربی عبارت است از سخن واضح و روشن، بدون ابهام، با فصاحت و بلاغت. هرگاه این سخن دارای ابهام بود یا گنگ، نامفهوم و نامأنوس بود یا برای مخاطب واضح و شفاف نبود یا خالی از قیود فصاحت و بلاغت بود، عجمی است. با این اوصاف طبیعی است اهل حجاز لغت مأنوس میان خود را عربی و لغت نامأنوس را عجمی توصیف کنند.

2.3. مفهوم عربیت در قرآن

معنای مشهوری که مفسران اسلامی از عربیت قرآن به دست داده‌اند، مفهوم لغت یا زبان عربی بودن کتاب خدا است.²⁵ گویا خداوند با بیان این وصف، بر قریشیان و

²³ Ibn Dureid, Muḥammad Bin Ḥasan. *Ramṣī Munīr Ba'alabakī*, Vol 1, Pp. 319-320.

²⁴ Al-Azhari, Muḥammad Bin Aḥmad. *Tabdhib Al-Lughah*, Vol. 2, Pp. 218-220.

²⁵ Al-Ṭabarī, Muḥammad Bin Jarir. (1999). *Jami'a Al-Bayan Fi T'awil Al-Quran*. (1st Ed, Vol. 15). n.p. *Mu'asasah Al-Risalah*. P. 551; Al-Zamakhshari, Maḥmud Bin 'Amr. (1986). *Al-Kashaf 'an Ghavamiḍ Al-Tanzil*. (3rd Ed, Vol. 2). Beirut: Dār Al-Kitāb Al-'Arabī. P.533. Abū Ḥayyān, Muḥammad Bin Yūsuf. (1999). *Al-Baḥr Al-Muḥīṭ*. (1st Ed, Vol. 6). Beirut: Dār Al-Fikr. P. 235. Al-Qurṭubī, Muḥammad Bin Aḥmad. (1964). *Al-Jami'a Li-ahkām Al-Quran*. (2nd Ed, Vol. 11). Qāhirah: Dār Al-Kutub Al-Miṣriyyah. P. 250.

اعراب اطراف مکہ منت نهاده که کتابم را به زبان شما فرود آورده‌ام تا بیاموزید و به آن بیندیشید. این در حالی است که خداوند کلامش را به لغت عربی که درواقع معنی و مفهوم ذکر شده را در ذهن تداعی می‌کند، توصیف نکرده است. این خود نکته‌ی ظریفی است که باید درباره‌ی آن اندیشید.

همان‌گونه که بیان شد، در قرآن عربیت در وصف سه کلمه آمده است: قرآن، حکم و لسان. در قرآن واژه «لغت» به عربیت وصف نشده است. قرار نیست معنی متبادر به ذهن، همان چیزی باشد که در بین عام و خاص مشهور گشته است. البته بر کسی پوشیده نیست که قرآن به لغت عربی (لغت حجازیان) نازل شده است. اما سؤال اینجاست که معنی و مفهوم عربیت در قرآن چیست؟ آیا عربیت به معنی به لغت عربی بودن کتاب خدا است یا معنای دیگری مورد نظر است؟

باتوجه به ریشه لغوی «ع ر ب» و تأمل در آموزه‌های وحی، چنین به نظر می‌رسد که منظور از عربیت کتاب خدا، به لغت یا زبان عربی بودن آن نیست؛ بلکه بهترین تفسیر از عربیت، بیان واضح و شافی و کافی بودن قرآن در کمال سلامت و بدون هیچ‌گونه عیب و نقصی جهت نیل به خواسته‌ی خداوند باشد. برای تبیین این معنی در وهله‌ی اول لازم است، پیرامون سه واژه‌ای که در قرآن به عربیت توصیف شده، واکاوی صورت گرفته سپس این مدعا ثابت گردد.

الف. توصیف قرآن به عربیت

قرآن کتابی است از طرف خدای بی‌نقص و عیب، آن هم برای تمامی آدمیان، از زمان نزول وحی تا قیام قیامت؛ از این جهت این کتاب نسبت به کتاب‌های دیگر آسمانی متفاوت است. قرآن تنها منبع و منشوری است که دست‌نخورده و غیر قابل

تبدیل و تغییر در اختیار مسلمانان است. بسیاری از بزرگان صحابه، قرآن را تنها امانتی دانسته‌اند که پیامبر برای مسلمانان به جای گذاشته است.²⁶

اکنون چنین کتابی به عربیت وصف می‌شود؛ چرا که باید با فصاحت و وضوح تمام، خالی از هرگونه عیب و نقص باشد تا قابلیت تدبر و تعقل را داشته و اقتباسات اجتهادی در آن ممکن گردد. زیرا اگر در نوشته‌ای تحریف صورت گیرد یا در موقع نگارش، با عیب و نقص درآمیخته باشد، اندیشه به خرج دادن در آن به معنی آب در هاون کوبیدن است. خداوند کتاب خود را به عربیت توصیف کرده تا بر همگان اتمام حجت کند که تنها و تنها آن کتاب بی‌عیب و نقص بوده و سزاوار است هدایت کامل را فقط در آن جست. از این منظر، تنها قرآن، عربی است و ما سوای آن به هر زبان و مسلکی باشد، عجمی است. با این مواصفات تنها امانت خدا به عربیت توصیف می‌شود.

خداوند در آیه دوم سوره یوسف با عبارت ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ و در آیه سوم سوره زخرف با عبارت ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (زخرف، 3) با قید «لعلکم تعقلون»، نزول و جعل قرآن را به عربیت تعلیل نموده است. به عبارتی، تعقل و تدبر در این کتاب با عربیتش کارساز است و اگر عربیت از کتاب سلب شود، سلامت ماهوی آن از دست خواهد رفت.

انسان به سرشت انسانی‌اش ممکن‌الخطاست و در پی آن، نوشته‌هایش نیز از جهت ماهیت علمی، نوشتاری، القای مطالب، استفاده از واژه‌ها، از نقص و خلل مشحون است. این خود سوای از تحریفات لفظی و ساختاری است که ممکن است

²⁶. حدثنا سفيان، عن عبد العزيز بن رفيع، قال: دخلت أنا وشداد بن معقل، على ابن عباس رضي الله عنهما، فقال له شداد بن معقل: أترك النبي صلى الله عليه وسلم من شيء؟ قال: «ما ترك إلا ما بين الدفتين».

دامن گیر هر متنی پس از تألیف گردد. تدبر و تعقل در متون غیرمتصف به عربیت، اگرچه خالی از فایده نیست، اما باید اقرار کرد که مطمئن نیز نخواهد بود. پس چاره‌ای نیست جز اینکه خصلت عجمیت از کلام خدا سلب گردد. چرا که رسالت آن احقاق حق مطلق و اتمام حجت است و تا پیراستگی از عیب و نقص تحقق نیابد، دردی از بندگان خدا نمی‌زداید. البته ممکن است بنا به تفسیر مشهور از این دو آیه و آیات مشابه، تصور شود تعلیل به عربیت قرآن، از آن جهت بوده که چون مورد خطاب وحی در عصر نزول، عرب‌های جزیره العرب بوده‌اند؛ خداوند نیز به‌خاطر سهولت در فهم و درک پیام خود، آن را به لغت عربی نازل کرده است. اگرچه در نگاه نخست این استدلال محکم و منطقی به نظر می‌رسد؛ اما در ذات خود دارای مشکلاتی است که بر اهل تحقیق پوشده نیست.

اولاً، اگر منظور از وصف به عربیت قرآن در چنین آیاتی، به لغت عربی بودن است، در وهله نخست باید گفت، بهتر بود خداوند کتابش را به لغت عربی وصف می‌کرد تا علاوه بر رفع شبهه، با صراحت به لغت عربی بودن آن نیز دلالت می‌داد؛ درحالی‌که خداوند عربیت قرآن را با توصیف لغت بیان نکرده است. در وهله دوم اصلاً چه نیازی به بیان توصیف به عربی بودن است؟ تا چه رسد به تکرار و تأکید مکرر داشتن بر آن؟ اگر نوشته‌ای به لغت عربی یا فارسی یا انگلیسی باشد، به محض برخورد با آن، ماهیت نوشتاری‌اش از نظر لغوی، مشخص می‌گردد و دیگر نیازی به ذکر مکرر آن نخواهد بود. آیا تصور می‌شود کسی کتابی را به زبان فارسی تألیف کرده باشد، آن‌گاه در مواضع متعدد به فارسی بودن آن اشاره کند؟! البته ممکن است نگارنده برای رفع شبهه از طرف خوانندگان اثر خویش، آنان را متذکر شده که اگرچه سزاوار بود نوشته‌اش به فلان لغت به نگارش در می‌آمد؛ اما به‌خاطر چنین و چنان عللی (مثلاً کمبود منابع، عدم آشنایی به لغت و...) به زبان فارسی نوشته‌ام، که این امر به نسبت پروردگار منتفی است.

ثانیاً، با چنین تفسیری از این آیات، کلام خدا رنگ و بوی قوم و قبیله‌ای به خود می‌گیرد؛ زیرا مورد خطاب در «لعلکم تعقلون»، تنها عرب‌های آن زمان هستند و بس. گویا خطاب قرآن، ملت و عشیره خاصی را در بر می‌گیرد. درحالی‌که نزول قرآن برای همگان بوده و روی سخنش با همه ملت‌ها با زبان‌های مختلف بوده است. از این زاویه باید توجه داشت که به لغت عربی (زبان حجازی‌ها) بودن وحی، صرفاً خصیصه‌ای است که بنا بر موقعیت زمانی و مکانی عارض شده، به‌گونه‌ای که قرآن لاجرم از آن است. دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی می‌نویسد: در عبارت «لعلکم تعقلون» این سؤال مطرح می‌شود که اگر این کتاب غیر از زبان عربی بود آیا امکان تعقل در آن نبود؟ درحالی‌که این کتاب «هدی للناس» و پیامبر «رحمة للعالمین» است.²⁷

براین‌اساس، بهتر است که قرآن عربی، به‌معنی قرآن روشن و فصیح، به دور از عیب و نقص بوده، تا محل تعقل و تدبر همگان قرار گیرد؛ نه مختص به گروه یا ملتی خاص در یک زمان مشخص باشد. موافق با این اندیشه بارها در قرآن سخن به میان آمده است. خداوند در آیات متعددی، تلویحاً حقیقتی را به روی مخاطبان می‌گشاید که منظور از عربیت قرآن، همان روشن و فصیح، به دور از عیب و نقص بودن و قابلیت تدبر و تعقل داشتن است.

خداوند در آیات بیست‌وهفت و بیست‌وهشتم سوره زمر می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ، قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾. خداوند در آیه بیست‌وهفتم پس از بیان این امر که پیام او محل تدبر و تذکر است، در پی آن، خصیصه عربیت که همان وضوح و فصاحت بود به کلام خود

²⁷ Khurramshāhī, Bahā Al- Dīn. (1958). *Danishnamih Qurān Wa Qurān Paṣūhi*. (1st Ed, Vol. 2). Tehrān: Nashr Qaṭṭih Wa Nashr Nāhid. P. 1445.

نسبت داده است.²⁸ سپس با آوردن قید «غیر ذی عوج»، عربیت را به صورت مؤکد تبیین کردند که قرآن عربی همان قرآن غیر ذی عوج (دور از عیب و نقص) است. خداوند با وصف قرآن به عربیت، علاوه بر دست‌یابی به پارسایی، کتابش را محل تدبر و تعقل معرفی کرده است، به گونه‌ای که با رجوع و نگریستن در آن، موجب کشف برداشت‌های جدید و حدوث ذکر می‌گردد: ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا﴾ (طه، 113).

ب. توصیف حکم به عربیت

خداوند در سوره رعد با عبارت «حکماً عربیاً»، واژه حکم را به عربیت توصیف کرده و می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا﴾ (رعد، 37). پروردگار فرمود: «حکماً بالعربیة» یا «حکماً باللغة العربیه»؛ بلکه فرمود: «حکماً عربیاً». آیه مذکور دال بر این مطلب است که منظور از عربیت در کتاب خدا، به لغت عربی بودن نیست؛ زیرا اگر چنین باشد، احکام شرعی را باید به لغت عربی بودن تصور کرد. چنین گزاره‌ای قابل تصور و توجیه نیست؛ زیرا حکم، عبارت از مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها در راستای حقوق بین انسان با خدا و خدا با انسان است.²⁹ چنین مطلبی قابلیت وصف به لغت عربی یا غیرعربی نخواهد داشت. بنابراین حکم عربی همان حکم روشن و خالی از هرگونه عیب و نقص است که کامل و کافی و شامل و شافی برای همگان در همه موقعیت‌هاست. از این باب، عربیت قرآن هم به معنی روشن و خالی از هرگونه عیب و نقص بودن است تا کامل و شامل برای همگان باشد. دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی در اثبات این ادعا می‌نویسد: توجه به آیه سی‌وهفتم سوره رعد این احتمال را بیشتر تقویت می‌کند که چون عربی، توصیف حکم می‌باشد، غیر از روشن

²⁸ Makārim Shīrāzī, Nāshir. (1950). *Tafsīr Namūnih*. (8th Ed, Vol. 19). Qum: Dār Al-Kutub Al- Islāmiyyah. Pp. 441-443.

²⁹ Fiyḍ, Alīriḍā. (1969). *Mabādī Fiqh Wa Uṣūl*. (21st Ed). Tehrān: Intishārāt Dānishgah Tehrān. Pp. 112-114.

و آشکار معنی دیگری نمی‌تواند داشته باشد. اگر غیر از این باشد معنی آن به این صورت در می‌آید که چون این حکم به زبان عربی است، دیگر نباید پیرو هواهای اهل کتاب شوی. و این سؤال مطرح می‌شود که اگر این حکم به زبان دیگری بود، اشکالی نداشت که پیامبر پیرو آنها شود و این احتمال بسیار بعید است.^{۳۰}

پ. توصیف لسان به عربیت

سومین کلمه‌ای که در قرآن به عربیت وصف شده، لسان است. واژه «لسان» در لغت عربی به «زبان» ترجمه می‌شود.^{۳۱} این واژه، دارای مفهومی فراتر از لغت است، به گونه‌ای که لغت، تنها سهمی ناچیز از آن را در بر دارد. در زبان عربی، لسان به معنای اسلوب خطاب و انتقال معانی به طرف مقابل است که در نوع خود می‌تواند دارای قوت و ضعف باشد و لزوماً به معنی لغت یک قوم یا ملت نیست.^{۳۲} خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾ (مریم، 50) و ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ (شعراء، 84). براین اساس، گفته می‌شود «زبان آدمیان قاصر و ناتوان است»؛ یعنی انسان‌ها در بیان حقیقت ماهوی معانی، ناتوانند. یا گفته می‌شود «باید با هر کس به زبان خود سخن گفت». از پیامبر خدا نقل شده: ﴿إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ كَذَلِكَ أَمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ بِقَدْرِ عَقُولِهِمْ﴾.^{۳۳} بیان مولوی در زبان سخن با کودکان نیز همین معنا را می‌رساند.^{۳۴}

چون که با کودک سر و کارم فتاد هم زبان کودکان باید گشاد

³⁰ Khurramshāhī, Bahā Al- Dīn. *Dānishnāmih Qurān Wa Qurān Paṣūhi*. P. 1445.

³¹ Razī, Muḥammad Bin Abī Bakr. (1999). *Mukhtār Al- Saḥāḥ*. (5th Ed). Beirut: Al- Maktabah Al- ‘Aṣriyyah, P. 282.

³² Qurashī, Alī Akbar. (1933). *Qāmūs Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 6). Tehrān: Dār Al- Kutub Al- Islāmīyyah. Pp. 188-189.

³³ Khiyṭhamah Bin Sulaymān. (1979). *Min Hadith Khiyṭhamah Bin Sulaymān Al- Qurashī*. (1st Ed, Vol. 1). Lebenān: Dār Al- Kutub Al- Arabī. P. 75.

³⁴ Mawlawī, Jalāl Al- Dīn Muḥammad Balkhī. (1977). *Mathnawī Ma‘anawī*. (11th Ed). Tehrān: Quqnūs. P. 688.

قرآن به لسان یا زبان عربی است؛ چون از بهترین و کامل‌ترین اسلوب خطاب که خالی از هرگونه ابهام و نارسایی است، به‌رمند بوده و مناسب حال مخاطبانش با آنان سخن گفته است.

جا گذاشتن یک تردید

تا اینجا سعی بر آن بود عربیت کلام خدا به تمام و کمال و بی‌عیب و نقص بودن آن تفسیر گردد. در جهت تکمیل این معنا لازم است به دو آیه که نگاه ظاهری به آن، برداشت مذکور از عربیت قرآن را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، اشاره شود. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾ (نحل، 103).

در سبب نزول این آیه آمده که مشرکان مکه، پیامبر خدا را به یاد گرفتن قرآن از یک برده رومی متهم نمودند. خداوند در رد این اتهام، آیه فوق را نازل کرد و بیان نمود زبان معلم معرفی شده عجمی است. حال چگونه ممکن است محمد از او عربی مبین آموخته و به دیگران حواله کند؟!³⁵

در تفسیر آیه مذکور گفته‌اند: از آن جهت که آن برده رومی عجمی بوده، خداوند با صراحت گفته که این کتاب عربی است، یعنی کلام ما به لغت عربی است نه لغت آن برده رومی!³⁶

باتوجه به سبب نزول و سیاق آیه، برداشت مذکور، برداشتی بعید به نظر می‌رسد. آیا شایسته است لسان عجمی را انحصاراً بر لغت عجمی حمل کنیم؟ به‌عبارتی، آیا عجمیت لسان، لزوماً ناشی از لغت عجمی و غیرعربی است و بس؟! همان‌گونه که از پیش گفته شد، لسان از اسباب و اسلوب خطاب معانی به مخاطب

³⁵ Al-Ṭabarī, Muḥammad Bin Jarīr. *Jamī'at al-Bayān Fi T'awīl al-Qurān*. Vol. 17, P. 298; Ibn Kathīr, Ismā'īl. (1999). *Tafsīr al-Qurān al-'Azīm*. (2nd Ed, Vol. 4). Beirut: Dār al-Ṭaiybah Li al-Nashr. P. 603.

³⁶ Ibn 'Aṭīyah, 'Abdulkhālīq Bin Ghālīb. (2001). *al-Muḥarrar al-Wajīz Fi Tafsīr al-Kitāb al-'aẓīz*. (1st Ed, Vol.3). Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyyah. P. 421.

است و طبیعی است شخصی که به لغت ملتی آشنایی کامل ندارد در این اسلوب ضعیف‌تر باشد. از این‌رو، خداوند به اسلوب خطابی آن برده رومی نسبت اعجمی داده و در عوض، قرآن را عربی مبین معرفی نموده که با اسلوبی شیوا، کامل و بدون هیچ‌گونه خلل بر پیامبر نازل شده است. بر این اساس، چنین نسبتی (نسبت درس گرفتن پیامبر از غلام رومی)، اتهامی بعید و دور از ذهن بوده که اصولاً با مبانی منطق و استدلال سازگاری ندارد.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ﴾ (فصلت، 44). در تفسیر این آیه بیان شده که اعجمی وصف لغت قرآن است، یعنی معنی آیه چنین می‌شود: اگر قرآن را به لغت غیرعرب‌ها نازل کرده بودیم، مشرکان مکه آن را انکار کرده و می‌گفتند، چرا این آیات نامفهوم و نامأنوس است؟ ما عرب‌زبانیم و چرا این قرآن به لغت عجمی است؟!³⁷

اگر این تفسیر مشهور از آیه صحیح دانسته شود از دو جهت مورد تردید قرار می‌گیرد:

اولاً، اصولاً صورت این تفسیر از آیه قابل تصور نبوده و آنچه قابل تصور نباشد، امکان ورود آن نیز ممکن نیست. در تفسیر این آیه آمده است، اگر ما قرآن را به زبان بیگانه (فارسی یا انگلیسی یا...) نازل می‌کردیم، چنین و چنان می‌شد. سؤال پیش آمده این است که آیا این اتفاق، قابل تصور است؟ آیا تصور می‌شود بر پیامبری که عرب‌زبان است، آموزه‌هایی به لغت فارسی نازل شود سپس در پی آن برای مخالفانش قابل فهم باشد یا نباشد؟! اصلاً این مسئله اتفاق نمی‌افتد که گفته شود، اگر می‌شد، چنین و چنان می‌شد! درنهایت بر مبنای این مقدمات باید گفت: تفسیر بر مبنای تصور ناممکن، نتیجه‌ای به دست می‌دهد که از صواب دور است.

³⁷ Al-Ṭabarī, Muḥammad Bin Jarīr. *Jamī'a Al- Bayān Fī T'awīl Al- Qurān*, Vol. 21, Pp. 481-482.

ثانیاً، اگر این تفسیر از پیام خدا درست باشد، آیه مورد نظر، دلیلی است برای ملت‌های غیرعرب که پیام آسمانی را نپذیرفته و آن را فقط برای عرب‌زبانان بدانند. زیرا قرآن به زبان آنان نازل نشده و در حق غیرعرب‌ها، قابلیت تبیین و تفصیل در آن وجود ندارد. (لولا فصلت آیاته). از این جهت چاره‌ای نیست، جز اینکه قرآن به زبان آنها نازل گردد تا حجت خدا نیز بر آنان تمام شود.

بهتر آن است که در تفسیر این آیه گفته شود: عجمی همان نقطه مقابل عربی بوده که خود به معنای عدم شیوایی، ابهام، خلل و نارسایی در القای معانی است. با این تصور اگر قرآن عجمی نازل می‌شد، به گونه‌ای که دیگر به عربیت متصف نمی‌شد، دلالت‌های آن نیز قابلیت تبیین و تفصیل نداشته و در آن کمبود و کاستی ملموس بود. در نتیجه، مخاطبانش به اعتراض علیه آن سزاوار بودند. (لولا فصلت آیاته؟!؛ زیرا ممکن نیست عبارات غیرمطمئن، ذی عوج و عجمی، قابلیت تأمل و تدبر را داشته تا در پی آن، احکام روشن و مستدل در راستای مایحتاج بندگان، استنباط شود! آیا سزاوار است از دل نصوص نامطمئن، احکام و دلالات مطمئن استخراج گردد؟!؛

البته تفسیر مذکور از این آیه -بدون توجه به قوم و عشیره- تفسیری چندان غریب نیست؛ بلکه تلویحاً مورد قبول بسیاری از مفسران بوده است. در تفسیر المیزان آمده است: «معنای آیه این است که اگر ما قرآن را أعجمی می‌کردیم، یعنی کلامی بود که مقاصدش را نمی‌رساند و نظمش بلیغ نبود، کفار از قوم تو می‌گفتند چرا آیاتش را روشن و مبین نکردی و چرا مطالبش را از هم جدا ساختی؟!»³⁸ قاموس قرآن نیز در تفسیر لغوی آیه می‌نویسد: «اعجم به معنی غیرفصیح است، خواه عرب باشد یا غیرعرب. باوجوداین، اعجمی در آیه، غیرفصیح است نه لغت غیرعرب؛ یعنی اگر قرآن را غیرفصیح نازل می‌کردیم و الفاظ و

³⁸ Ṭabāṭabāī, Muhammad Ḥusein. (1954). *Al-Miṣṣan Fī Tafsīr Al-Qurān*. (1st Ed, Vol. 17). Qum: Daftar Intishārāt Islāmī. P.606.

معانی اش منظم نمی‌شد، می‌گفتند: چرا آیاتش مفصل و روشن نشده؟ آیا می‌شود که کتاب اعجمی (غیرفصیح) و پیغمبر یا مخاطبان عربی (فصیح) باشد؟!³⁹

ت. زبان پیغمبران

هر پیغمبری برای تبیین اندیشه و هدف خود با زبان قوم خود صحبت کرده است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ (ابراهیم، 4) این هم‌زبانی به‌خاطر تفهیم مراد خداوند به بشر بوده و دلیلی بر قداست و اهمیت زبان نیست. مگر می‌شود پیامبری بین عرب‌ها ظهور کند و آنان را با زبان انگلیسی یا فارسی یا دیگر زبان‌ها دعوت دهد؟ بدون تردید اگر پیامبر در میان ایرانیان مبعوث می‌شد، به زبان فارسی با مردم سخن می‌گفت. بنابراین، نوع زبان گفت‌وگو مهم نبوده، بلکه شناخت و بیان هدف خداوند به‌صورت گویا و شفاف مورد اهتمام است. دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی می‌نویسد: «اشاره به عربی بودن قرآن فقط در این احتمال محدود نمی‌شود که قرآن به زبان مردم عرب نازل شده است. چون چنین امری مشخص است و نیاز چندانی شاید به تکرار عربی بودن (حدود یازده مرتبه) قرآن احساس نشود. منظور از عربی بودن قرآن، وضوح، فصاحت و بلاغت آیات قرآن می‌باشد که حقایق بلندمرتبه، آن هم در کمال رسایی بیان شده است.⁴⁰

ث. هدف اصلی کتاب‌های آسمانی

هدف عمده کتاب‌های آسمانی، بیان کامل و روشن پیام خداوند است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾ (آل عمران، 187). آیات بسیاری درخصوص بیان بودن قرآن وجود دارد. خداوند بیان می‌کند: ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (آل عمران، 138). در جایی

³⁹ Qurashī, Alī Akbar. *Qāmūs Al-Qurān*, Vol. 4, P. 297.

⁴⁰ Khurramshāhī, Bahā Al-Dīn. *Dānishnāmih Qurān Wa Qurān Pažūhī*, P. 1445.

دیگر خداوند تبیان بودن کتاب را مطرح نموده است. ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (نحل، 89). در بسیاری از آیات، مأموریت اصلی پیامبر اسلام ابلاغ و تبیین کلام خداوند دانسته شده است. (مائده، 92؛ مائده، 99؛ رعد، 40؛ نحل، 35؛ نحل، 82؛ نور، 54؛ عنکبوت، 18؛ شوری، 48؛ تغابن، 12). خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل، 44). در سوره نحل خداوند به صورت مکرر این نوع مأموریت را به پیامبرش یادآور می‌شود: ﴿وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (نحل، 64). در قرآن کریم بارها تعبیراتی از این قبیل به کار رفته و گواه بر این است که خداوند در فرستادن کتاب‌های آسمانی، از جمله قرآن، بر بیان، تبیین و توضیح روشن‌گرانه آن تأکید دارد. لذا استفاده از زبان یک قوم، تنها به عنوان ابزار تبیین مفاهیم و مقاصد است و این انتخاب، امتیازی برای آن زبان محسوب نمی‌شود.

ج. وجود کلمات معرب در قرآن

بسیاری از اندیشمندان اسلامی بر این باورند که در قرآن کریم از کلمات غیرعربی نیز استفاده شده است. این مطلب، مطلق بودن قرآن به زبان عربی را نفی می‌کند. در این خصوص از ابن عباس، مجاهد، عکرمه، سعید بن جبیر، وهب بن منیه و ابومیسره، نقل شده که قائل به استعمال کلمات غیرعربی در قرآن بوده‌اند.^{۴۱} ابومیسره از کبار تابعین نقل می‌کند: «در قرآن از هر زبانی استفاده شده است.»^{۴۲}

⁴¹ Al-Jawālīqī, Mūwhūb Bin Aḥmad. (1998). *Al- Mu'arrah Min Al- Kalām Al- A'jami*. Beirut: Dār Al- Kutut Al- Ilmiyyah, P. 6. Al-Suyūṭī, 'Abdulahmān Bin Abī Bakr. (2000). *Al- Itqān Fi 'ulūm Al- Qurān*. (2nd Ed, Vol.1). Beirut: Dār Al- Kitāb Al- 'Arabī. P.426. Al-Suyūṭī, 'Abdulahmān Bin Abī Bakr. (n.d). *Al- Muhadhab Fimā Waqa'a Fi Al- Qurān Min Al- Mu'arab*. (1st Ed, Vol.1). Maghrib: Maṭba'a Faḍālah. P.14.

⁴² Al-Ṭabarī, Muḥammad Bin Jarīr. *Jami'a Al- Bayan Fi T'awil Al- Qurān*. Vol 1. P. 14.

تاج‌الدین سبکی،^{۴۳} بیست‌وهفت کلمه مورد استفاده قرآن را به نظم در آورده که غیرعربی است. این کلمات عبارتند از:

رُومَ وَطُوبَى وَسَجِيلَ وَكَافُورَ	«السَّسْبِيلُ وَطَهَ كُورَتُ بَيْعَ
إِسْتَبْرَقِ صَلَوَاتِ سُنْدُسَ طُورَ	وَالزَّجْبِيلُ وَمِشْكَاهُ سُرَادِقِ مَعَ
قَ وَدَيْنَارَ وَالْقِسْطَاسَ مَشْهُورَ	كَذَا قَرَاتِيسُ رَبَّانِيهِمْ وَعَسَا
وَيُؤْتَ كِفْلَيْنِ مَذْكَورَ وَمَسْطُورَ	كَذَاكَ قَسُورَةَ وَالْيَمَّ نَاشِئَةَ
فِيْمَا حَكَى ابْنُ دُرَيْدٍ مِنْهُ تَنُورُ»	لَهُ مَقَالِيدُ فِرْدَوْسٍ يُعَدُّ كَذَا

گروهی از اندیشمندان قائلند، تعداد لغات غیرعربی استفاده شده در متن قرآن، بیش از این مقدار بوده و تعداد این لغات را بالغ بر یکصد لغت نیز شمرده‌اند.^{۴۴}

در لغت عربی واژه‌هایی وجود دارد که ریشه عربی نداشته و از لغت‌های غیرعربی گرفته شده است. این مسئله امری طبیعی به شمار رفته و در تمامی زبان‌های زنده بر اثر مجاورت و آمدوشدها، به لغات مجاور وارد شده و دادوستد می‌شدند. البته شکل واژه‌های اجنبی همواره با تغییراتی مواجه می‌شده و به مرور زمان رنگ‌وبوی لغت میزبان را به خود می‌گرفته است. به این گونه تغییرات در واژه‌های غیرعربی «معرب» یا «دخیل» گفته‌اند.^{۴۵} در این زمینه کتاب‌های فراوانی نوشته شده است. یکی از مشهورترین و قدیمی‌ترین آثار در این زمینه کتاب «المعرب من الکلام الأعجمی» نوشته ابومنصور جوالیقی (متوفای 540) است. این کتاب بیشتر به واژه‌های فارسی تعریب‌شده پرداخته و این گونه کلمات را در اشعار اصیل عربی آورده است. در این زمینه به صورت خاص نیز کتاب‌هایی نوشته شده است. یکی از

⁴³ Al-Subkī, Tāj Al- Dīn. (1998). *Raf' a Al- Ḥajīb 'an Mukhtaṣir Ibn Al- Ḥajīb*. (1st Ed). Beirut: 'Ālām Al- Kitāb. P. 416.

⁴⁴ Al-Suyūṭī, 'Abduraḥmān Bin Abī Bakr. *Al- Mubadhab Fīmā Waqa' a Fī Al- Qurān Min Al- Mu'arab*. Vol 1. P. 10.

⁴⁵ Lūweīs M'alūf. (1962). *Al- Munjid*. (4 Ed). Tehrān: Intishārāt Irān. P. 435.

معروفترین این دست آثار، کتاب «المهذب فیما وقع فی القرآن من المعرب» نوشته جلال‌الدین سیوطی است که خلاصه‌ای از آن را در کتاب «الاتقان» آورده است. واژگان دخیل در همه زبان‌های زنده دنیا وجود داشته و در زبان عربی نیز مصداق دارد. وجود واژگان دخیل در هر زبان، دلیل بر ضعف آن زبان نیست؛ بلکه وسعت دامنه و زنده بودن آن را می‌رساند. زیرا فقط زبان‌های اقوام کوچک و محدود و در حال زوال ممکن است از واژگان بیگانه به‌دور باشد و وجود وام‌واژه باعث خلل در عنوان و نام هیچ زبانی نمی‌شود. بعضی زبان‌ها بیشتر از نیمی از الفاظ خود را وام گرفته‌اند، ولی همچنان به آن نام اولیه خود نامیده می‌شوند. در تفسیر آیه «قرآناً عربیاً» و «لسان عربی» هیچ مغایرت یا دلیلی بر عدم وجود الفاظ عجمی در قرآن دیده نمی‌شود.

با پذیرش وجود کلمات غیرعربی در قرآن، حمل مطلق معنای واژه «عربی» در قرآن به «لغت عربی» باعث می‌شود که گفته قرآن درباره خودش دقیق و صحیح نباشد. چون در حالی که قرآن از لغات دیگر زبان‌ها استفاده نموده، باز یازده بار بیان کرده که کل کلمات قرآن به لغت عربی است. این در حالی است که از کلمات غیرعربی نیز استفاده شده است. لذا وجود این کلمات، بیان‌گر آن است که منظور قرآن از واژه «عربی»، بیان کامل، وضوح و روشن‌گری بوده است، نه تأکید بر زبان عربی. دائرة المعارف قرآن در مقام جمع‌بندی از واژه «عرب» می‌نویسد: از توصیف کوتاه واژه «عربی» می‌توان نتیجه گرفت که در قرآن این واژه برای اشاره به گروه قومی متمایزی به کار نمی‌رود. این برداشت با این واقعیت تقویت می‌شود که در شعر پیش از اسلام اصطلاحات «عرب» و «عربی» به ندرت به مثابه عنوانی قومی به کار رفته‌اند.^{۴۶}

3.3. مفهوم واژه عَرَب در قرآن

⁴⁶ Mak Ūlif, Jin Damman. Da'irat Al- Ma'ārif Qurān. Vol. 97. P. 4.

در قرآن، جدای از توصیف کلام خداوند به عربی، در یک موضع دیگر از این واژه استفاده شده است. خداوند در وصف زنان بهشتی می‌فرماید: ﴿عُرْبًا أَتْرَابًا﴾ (واقعہ، 37). خداوند زنان بهشتی را به وصف «عرب» و «اتراب» معرفی کرده است. مفسران لغت‌شناس «عُرب» را به‌مانند رُسُل، جمع «عُروب» دانسته و درخصوص مفهوم آن، عبارات مختلفی را آورده‌اند. مجموع این نظریات را می‌توان در هشت مصداق خلاصه نمود:

الف. زن عشوه‌گری که شوهر خود را بسیار دوست داشته و با ناز و کرشمه، نظر او را به خود جلب می‌کند.^{۴۷}

ب. زنی که خوب شوهرداری می‌کند؛^{۴۸}

پ. زنی که عاشق شوهر خود است؛^{۴۹}

ت. زن زیباکلام و نیکوسخن؛^{۵۰}

ث. زن زیبا و مورد تمایل مردان؛^{۵۱}

ج. زن دوست‌داشتنی؛^{۵۲}

ح. زنی که شوهرش او را بسیار دوست داشته و این محبت را با کلمات زیبا به او اظهار می‌کند؛^{۵۳}

⁴⁷ Farrā, Yaḥyā Bin Zīyad. (n.d). *Ma'ānī Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 3). Miṣr: Dār Al-Miṣrīyyah. P. 125. Ibn Qutīybih, Abdullāh Bin Muslim. (n.d). *Gharīb Al- Qurān*. (n.p). P. 387.

⁴⁸ Abū 'Ubeīdah, Ma'ammar Bin Muthannā. (1961). *Majāz Al- Qurān*. (Vol. 2). Qāhīrih: Maktabah Khānjī. P. 251. Al-Zimakhsharī, Maḥmud Bin 'Amr. *Al- Kashaf 'an Ghanamīd Al- Tanzīl*. Vol 4. P. 462.

⁴⁹ Al-Ṭabarī, Muḥammad Bin Jarīr. *Jamī'a Al- Bayān Fī T'awīl Al- Qurān*. Vo1. 23, P. 121.

⁵⁰ Ibid, Vol. 23, P. 122.

⁵¹ Ibid, Vol. 23, P.123.

⁵² Ibid, Vol. 23, P.124.

⁵³ Ibn 'Aṭīyah, 'Abdulkhālīq Bin Ghālīb. *Al- Muḥarrar Al- Wajīz Fī Tafsīr Al- Kitāb Al- 'azīz*. Vol. 5. P. 245; Zajjāj, Ibrāhīm Bin Sirī. (1987). *Ma'ānī Al- Qurān Wa I'arābah*. Beirut: 'Ālam Al-Kutut, Vol. 5, P. 112.

خ. زنی که به زبان عربی سخن می‌گوید.⁵⁴

تفسیر مذکور به خوبی مصداق همسران بهشتی در قرآن را بیان می‌کند. به نظر می‌رسد تفسیر بهتر این واژه، تفسیری است که با معنای لغوی آن همخوانی داشته باشد. مفسران در تفسیر وصف «عُرب» برای زنان بهشتی از پاکی و نیکی‌های آنان بسیار گفته‌اند؛ اما آنچه در اینجا بدیهی به نظر می‌رسد، معنی کلمه «عُربا»، زنان عربی‌زبان نیست. خیلی بعید به نظر می‌رسد که منظور از زنان بهشتی، زنانی باشند که متعلق به سرزمین عرب‌زبانان باشند. تفسیر عُرب به زنان عرب‌زبان هیچ نظیر و مثالی در قرآن ندارد. برخی با آوردن روایتی از طریق محمد بن جعفر به صورت مرفوع از پیامبر، سعی نموده‌اند بیان کنند مراد از عُرب، زنانی است که به زبان عربی سخن می‌گویند.⁵⁵ این روایت از جمله روایات تفسیری است که در کتب معتبر روایی وارد نشده و محدثان، سند آن را مقطوع و ضعیف دانسته‌اند.⁵⁶ استناد به چنین روایات ضعیفی نمی‌تواند معنای دارای نظیر قرآنی را مرجوح نماید. لذا باتوجه به اصل لغوی این ماده و آیات متعدد دیگر که زنان بهشتی را توصیف می‌کند می‌توان گفت، منظور از «عُرب» همان همسران بهشتی است که خداوند از آنان به عنوان زنان پاک، بی‌آلایش و بدون عیب و نقص یاد کرده است. خداوند در آیات مختلفی زنان بهشتی را به ﴿أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ﴾ وصف نموده است. (بقره، 25؛ آل عمران، 15؛ نساء: 57). قرطبی در میان اقوال مفسران می‌نویسد: «اشتقاق عُرب از ماده أُعْرِبَ به معنی بیان و واضح کردن است. به عبارتی، عروب، زنی است که دوست

⁵⁴ Al-Qurṭubī, Muḥammad Bin Aḥmad. *Al-Jāmi'a Li Ahkām Al-Qurān*, Vol. 17, P. 211; Ibn Kathīr, Ismā'īl. *Tafsīr Al-Qurān Al-'Azīm*, Vol. 8, P. 22.

⁵⁵ Al-Qurṭubī, Muḥammad Bin Aḥmad. *Al-Jāmi'a Li Ahkām Al-Qurān*, Vol. 17, P. 211. Ibn Kathīr, Ismā'īl. *Tafsīr Al-Qurān Al-'Azīm*, Vol. 8, P. 22.

⁵⁶ Ibn Hajar, Aḥmad Bin Alī. (1959). *Fatḥ Al-Bārī Sharḥ Ṣaḥīḥ Al-Bukhārī*. (1st Ed, Vol. 6). Beirut: Dār Al-Ma'arif. P.329.

داشتنش را نسبت به شوهرش با ناز و کرشمه و عشوه‌گری و سخن زیبا به صورت واضح بیان می‌کند.⁵⁷

4. نتیجه‌گیری

برخلاف تلقی مشهور از مفهوم عربیت در قرآن، عربیت به معنی لغت عرب‌زبانان نیست. توصیف قرآن به عربیت بدان معناست که قرآن کتابی روشن، شفاف، فصیح، بدون ابهام و پیچیدگی و بدون نقص و خلل است. این مفهوم با مفهوم لغوی ریشه این واژه در زمان نزول قرآن همخوانی کامل دارد. قرآن کتابی است که گرچه در میان عرب‌زبانان نازل شده؛ اما محصور به زمان و مکان خاصی نبوده و رسالتی جهان‌شمول دارد. نزول قرآن به زبان عربی به خاطر فضیلت ذاتی این زبان نیست. عربی بودن زبان قرآن از سر حکمت و ضرورت و مرتبط با مکان نزول قرآن بوده و منتهی است که خداوند بر عرب‌زبانان نهاده است.

REFERENCES

- Abū Ḥayyān, Muḥammad Bin Yūsuf. (1999). *Al- Baḥr Al- Muḥīṭ*. (1st Ed, Vol. 6). Beirut: Dār Al- Fikr.
- Abū ‘Ubeidah, Ma‘ammar Bin Muthannā. (1961). *Majāz Al- Qurān*. (Vol. 2). Qāhirih: Maktabah Khānjī.
- Aḥmad Bin Ḥanbal. (2000). *Musnad Al- Imam Aḥmad Bin Ḥanbal*. (1st Ed, Vol.38). n.p. Muasisah Al- Risālah.
- Al-Azhārī, Muḥammad Bin Aḥmad. (2001). *Tahdhīb Al- Lughah*. (1st Ed, Vol. 2). Beirut: Dār Al- Iḥya Al- Turāth Al- ‘Arabī.
- Al-Baghawī, Husein Bin Mas‘ūd. (1982). *Sharḥ Al- Sunnah*. (2nd Ed, Vol. 9). Damascus: Maktab Al- Islāmī.
- Al-Bayhaqī, Aḥmad Bin Husein. (2003). *Al- Sunan Al- Kubrā*. (3rd Ed, Vol. 12). Beirut: Dār Al- Kutut Al- Ilmiyyah.
- Al-Bukhārī, Muḥammad Bin Ismā‘il. (2001). *Saḥīḥ Al- Bukhārī*. (1st Ed, Vol. 6). N.P: Dār Ṭuwq Al- Nijāt.
- Al-Farāhīdī, Khalīl Bin Aḥmad. (n.d). *Kitāb Al- ‘aīyn*. n.p: Maktabah Hilāl.

⁵⁷ Al-Qurṭubī, Muḥammad Bin Aḥmad. *Al- Jami‘a Li Ahkām Al- Qurān*, Vol. 17, P. 211

- Al-Jawālīqī, Mūwhūb Bin Aḥmad. (1998). *Al- Mu'arrab Min Al- Kalām Al- A'jami*. Beirut: Dār Al- Kutut Al- Ilmiyyah.
- Al-Jawhārī, Ismā'īl Bin Ḥammād. (1986). *Al- Ṣaḥāḥ Taj Al- Lughab Wa Ṣaḥāḥ Al- 'arabiyah*. (4th Ed, Vol. 15). Beirut: Dār Al- 'Ilm Li Al- Malā'ēin.
- Al-Qarḍāwī, Yūsif. (1962). *Qurān Manshūr Zindigī*. Tehrān: Nashr Iḥsān.
- Al-Qurṭubī, Muḥammad Bin Aḥmad. (1964). *Al- Jami'a Liaḥkām Al- Qurān*. (2nd Ed, Vol. 11). Qāhirih: Dār Al- Kutub Al- Miṣriyah.
- Al-Subkī, Taj Al- Dīn. (1998). *Raf'a Al- Ḥajīb 'an Mukhtaṣir Ibn Al- Ḥajīb*. (1st Ed). Beirut: 'Ālām Al- Kitāb.
- Al-Suyūṭī, 'Abdulrahmān Bin Abī Bakr. (2000). *Al- Itqān Fi 'ulūm Al- Qurān*. (2nd Ed, Vol.1). Beirut: Dār Al- Kitāb Al- 'Arabī.
- Al-Suyūṭī, 'Abdulrahmān Bin Abī Bakr. (n.d). *Al- Mubadhab Fīmā Waqa'a Fi Al- Qurān Min Al- Mu'arab*. (1st Ed, Vol.1). Maghrib: Maṭba'a Faḍālah.
- Al-Ṭabarī, Muḥammad Bin Jarīr. (1999). *Jami'a Al- Bayān Fi T'awīl Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 15). N.P. Mu'asisah Al- Risālah.
- Al-Zamakhsharī, Maḥmud Bin 'Amr. (1986). *Al- Kashāf 'an Ghavamiḍ Al- Tanẓīl*. (3rd Ed, Vol. 2). Beirut: Dār Al- Kitāb Al- 'Arabī.
- Darvīsh, Maḥyaddīn. (1994). *E'arab Al- Qurān Wa Bayānuh*. (4th Ed, Vol. 8). Damascus: Dār Ibn Kathīr.
- Farrā, Yaḥyā Bin Ziyād. (n.d). *Ma'ānī Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 3). Miṣr: Dār Al- Miṣrīyyah.
- Fiyḍ, Alirīḍā. (1969). *Mabādī Fiqh Wa Uṣūl*. (21st Ed). Tehrān: Intishārāt Dānishgah Tehrān.
- Ḥasan Ibrāhīm Ḥasan. (n.p). *Tārikh Al- Islām Al- Sīyāsī Wa Al- Dīniya Al- Thiqaḍī Wa Al- Ijtīmā'ī*. (7th Ed, Vol.1). Miṣr: Maktabah Al- Nihḍah Al- Miṣriyah.
- Ibn 'Aṭīyah, 'Abdulkhālīq Bin Ghālīb. (2001). *Al- Muḥarrar Al- Wajīz Fi Tafsīr Al- Kitāb Al- 'aẓīz*. (1st Ed, Vol.3). Beirut: Dār Al- Kutut Al- 'Ilmiyyah.
- Ibn Dureīd, Muḥammad Bin Ḥasan. (1987). *Ramẓī Munīr Ba'alabakī*. (1st Ed, Vol. 1). Beirut: Dār Al- 'Ilm Li Al-Malā'ēin.
- Ibn Fāris, Aḥmad. (1978). *Maqāyīs Al- Lughab*. (1st Ed, Vol. 4). Beirut: Dār Al- Fikr.
- Ibn Ḥajar, Aḥmad Bin Alī. (1959). *Fath Al- Bārī Sharḥ Ṣaḥīḥ Al- Bukhārī*. (1st Ed, Vol. 6). Beirut: Dār Al- Ma'arifah.
- Ibn Kathīr, Ismā'īl. (1999). *Tafsīr Al- Qurān Al- 'Azīm*. (2nd Ed, Vol. 4). Beirut: Dār Al- Ṭaiybah Li Al- Nashr.
- Ibn Manzūr, Muḥammad. (1993). *Lisān Al- 'Arab*. (3rd Ed, Vol. 12). Beirut: Dār Al- Sādir.
- Ibn Qutaybah, Abdullāh Bin Muslim. (n.d). *Gharīb Al- Qurān*. (N.P).
- Iṣfahānī, Rāghīb. (1992). *Al- Mufradāt Fi Gharīb Al- Qurān*. Damascus: Dār Al- Qalam.
- Khiyṭamah Bin Sulaymān. (1979). *Min Hadīth Khīyṭamah Bin Sulaymān Al- Qurashī*. (1st Ed, Vol. 1). Lebenān: Dār Al- Kutub Al- Arabī.

- Khurramshāhī, Bahā Al- Dīn. (1958). *Dānīshnāmih Qurān Wa Qurān Pažūbī*. (1st Ed, Vol. 2). Tehrān: Nashr Qaṭrih Wa Nashr Nāhīd.
- Khūshmanish, Abulfaḍl. (1977). *Qurān Karīm Wa Zabān ‘Arabī*. Issue2.
- Lūwēis M‘alūf. (1962). *Al- Munjīd*. (4th Ed). Tehrān: Intishārāt Īrān.
- Mak Ūlif, Jīn Damman. (1972). *Da‘irat Al- Ma‘arif Qurān*. (1st Ed, Vol. 4). Tehrān: Intishārāt Hikmat.
- Makārim Shīrāzī, Nāshir. (1950). *Tafsīr Namūnib*. (8th Ed, Vol. 19). Qum: Dār Al- Kutub Al- Islāmīyyah.
- Mawlawī, Jalāl Al- Dīn Muḥammad Balkhī. (1977). *Mathnavī Ma‘anavī*. (11th Ed). Tehrān: Quqnūs.
- Mudarrisī, Muḥammad Taqī. (1985). *Min Hudā Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 18). Tehrān: Maktab ‘Allāmih Mudarrisī.
- Muslim Bin Ḥajāj. (n.d). *Al- Musnad Al- Saḥīḥ Al- Mukhtaṣar Binaql Al- ‘adl ‘an Al- ‘adl Ilā Rasūl Allāh*. (1st Ed, Vol. 1). Beirut: Dār Ihya Turāth ‘Arabī.
- Qurashī, Alī Akbar. (1933). *Qāmūs Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 6). Tehrān: Dār Al- Kutub Al- Islāmīyyah.
- Raḥmānī, Shams Al- Dīn. (1958). *Lūlay Sib Qarīb*. (1st Ed, Vol. 7). Tehrān: Munādī Tarbiyat.
- Razī, Muḥammad Bin Abī Bakr. (1999). *Mukhtār Al- Saḥāḥ*. (5th Ed). Beirut: Al- Maktabah Al- ‘Aṣriyyah.
- Riyāḥī, Muḥammad Amīn. (1962). *Sar Ğishmihay Firdūsī Shināsī*. Tehrān: Pažūhishghāh ‘Ulūm Īnsānī Wa Muṭālī‘aāt Farhangī.
- Sha‘bān, Alī. (1991). *Muḥammad Ṣalallāh ‘aliyhi Wa Salam*. Beirut: Dār Al- Kutub Al- ‘Ilmīyyah.
- Ṭabāṭabāī, Muhammad Ḥuseīn. (1954). *Al- Miẓān Fi Tafsīr Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 17). Qum: Daftar Intishārāt Islāmī.
- Zajjāj, Ibrāhīm Bin Sirī. (1987). *Ma‘anī Al- Qurān Wa I‘arābah*. (1st Ed, Vol. 5). Beirut: ‘Ālam Al- Kutut.